

فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوم، تابستان ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۱۰، ص ۸۱-۱۰۰

اوضاع سیاسی، مذهبی ایران

در آستانه ظهور اسلام

دکتر حسین مفتخری*

تحقیق پیرامون چگونگی و چرایی گسترش نسبتاً سریع دیانت اسلام در ایران در قرون اولیه هجری از جمله مباحثی است که هنوز مورد توجه و عنایت پژوهشگران عرصه تاریخ است. آگاهی از چند و چون اوضاع سیاسی، مذهبی ایران در آستانه ورود اعراب مسلمان ما را در فهم علل و عوامل ترک آئین قدیم و گروش به سوی اسلام از سوی ایرانیان رهنمون می‌سازد. مدعای مقاله حاضر این است که حاکمیت ساسانی در آخرین ایام خود گرفتار بحران در ساختارهای سیاسی، مذهبی شده بود و این امر بیش از هر چیز در سقوط ایشان دخیل بود.

واژه‌های کلیدی: ایران، ساسانیان، آئین زرتشت، اسلام.

مقدمه

تاریخ ایران در اوایل دوره اسلامی، یکی از مقاطع حساس تاریخ این مرز و بوم است. اوضاع و احوال ایران در این عصر، متأثر از ورود اعراب مسلمان به ایران و حاصل برخورد دو نظام اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی متفاوت بود. روند چگونگی پذیرش دینت اسلام و ترک آیین قدیم از سوی مردم ایران و نتایج ناشی از آن، از مهمترین مسائل قابل بحث در این مقطع زمانی است. در این زمان شکل گذشته جامعه ایرانی که تقریباً هزار سال دارای وحدتی نسبی بود، بتدریج تغییر کرده، پیوند خود را با بخشی از میراث باستانی خویش، گسست و چهره‌ای نسبتاً متفاوت با گذشته پیدا کرد؛ زیرا ورود اسلام به ایران، تأثیر محسوسی در ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به جا نهاد که پاره‌ای از آن‌ها تا امروز نیز ادامه یافته است. به عبارت دیگر: این دوره یکی از معدود دوره‌های انتقالی (گذر) در تاریخ ایران است که علاوه بر ایجاد تغییرات ظاهری (فروپاشی یک سلسله و روی کار آمدن حاکمیتی دیگر) تحولات محسوس در بنیان‌های سیاسی و اجتماعی به وجود آورده است. شناخت دقیق این تحول بزرگ مستلزم بازشناسی ساختار سیاسی، مذهبی امپراتوری ساسانیان در آخرین ایام پادشاهی ایشان است. زیرا علاوه بر عامل بیرونی شرایط درونی جامعه ایرانی نیز در سقوط این دولت دیرپا مؤثر بود.

بحران سیاسی

آنچه در شامگاه عهد ساسانی بر ایران گذشت، تا حد زیادی از بحران سیاسی در ساختار قدرت این نظام از بدو تأسیس نشأت می‌گرفت و بازتاب و نتیجه عملکرد شاهان ساسانی در طول حکومت، مخصوصاً دوران اوج اقتدار آنان، یعنی عصر اصلاحات انوشیروان بود. نظام

مبتنی بر تمرکز در دین و سیاست، که ویژگی اصلی و نمایان دولت ساسانی نسبت به اسلاف خود محسوب می‌شد، اگرچه در حفظ مرزها و در نتیجه استقلال سیاسی ایران در میان دشمنان شرقی (هیاطله و ترکان) و غربی (رومیان) نقش مهمی داشت در سقوط و اضمحلال ایشان نیز مهم‌ترین عامل بود.

تشکیل دولت ساسانی، که خود پاسخی به بحران‌های ایجاد شده در اواخر عهد اشکانی بود، به واسطه سیاستگذاری‌های خاص، به ظهور بحران‌های جدید در زمینه‌های سیاست، اجتماع و مذهب انجامید که دوره پادشاهی «قباد» نقطه اوج آن بود.

علی‌رغم برتری شایان توجه حکومت ساسانی نسبت به اشکانیان در امر تمرکز بنیادهای سیاسی، دینی و اقتصادی، در سراسر عصر حاکمیت ایشان، نوسان بین تمرکز و عدم تمرکز یا به تعبیری نزاع و رقابت میان شاه و اشراف برقرار بود؛ به عبارت دیگر «در دوره ساسانیان نیز رسم ملوک الطوائف اشکانیان با کمی تفاوت ادامه داشت.»^(۱) هم‌چنین کاربرد کلمه شاهنشاه و شاه شاهان در این دوره که نشانه وجود شاهان محلی در طول حکومت ساسانی، و عدم تمرکز کامل بوده، سرانجام به نزاع میان شاه و اشراف انجامید و مانع از ایجاد تعادل و توازن در نظام سیاسی و اجتماعی ایران در دوره ساسانی گردید؛ به طوری که تنها چند تن از سی و شش پادشاه ساسانی، بیش از ده سال سلطنت کردند و در طول چهار سال پس از سقوط خسرو پرویز از ۶۲۸ تا ۶۳۲م، دوازده نفر بر سریر سلطنت تکیه زدند که عمر سلطنت برخی چند روزی بیش نبود.

تداوم قدرت ملوک‌الطوائف دوره اشکانی که منجر به افزایش قدرت نیروهای گریز از مرکز یعنی خاندان‌ها و اشراف ایالات و ولایات می‌شد، با تمایلات مرکز طلبانه و استبدادی خاندان ساسان که خواهان تسلط هرچه بیش‌تر بر همه طبقات و لایه‌های اجتماعی بودند، منافات داشت. هم‌چنین تضعیف ملوک‌الطوائف و مقید کردن اشراف به دربار و تفویض مشاغل

موروثی به ایشان که از بارزترین اقدامات بنیان‌گذاران این سلسله بود، توسط برخی جانشینان قدرتمند ایشان پی‌گیری شد، که در این بین می‌توان به اقدامات یزدگرد اول، هرمز دوم، بلاش، قباد و بالاخره اصلاحات انوشیروان که در جهت خنثی کردن قدرت اشراف کهن و نیز افزایش قدرت مرکزی بود، اشاره کرد. با این حال در برخی دوره‌ها که پادشاه از قدرت کافی برخوردار نبود، دربار و جامعه، صحنه قدرت‌نمایی اشراف می‌شد. از این‌که فقط چهار پادشاه ساسانی خود جانشینان خویش را انتخاب کرده‌اند^(۲) و برای نشستن بر تخت پادشاهی همواره پشتیبانی اشراف و روحانیون ضروری بود^(۳)، می‌توان به میزان نفوذ طبقه اشراف پی‌برد.

عصر قباد نقطه عطفی در درگیری شاه و اشراف بود. گرچه وی با استفاده از قیام مزدک خشم توده‌ها را در جهت تضعیف اشراف بزرگ به کار گرفت، ولی در نهایت فرزندش انوشیروان توانست طی اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و با تکیه بر اشراف خرد، (دهقانان و اسواران) میل سرکش اشراف کهن را تا حدود زیادی مهار کند. هر چند اقدامات وی غیر مستقیم ناشی از قیام مزدکیان و در جهت خلع سلاح ایشان بود، تقویت دهقانان و تضعیف بیش‌تر اشراف کهن را نیز در پی‌داشت و از این جهت که به هرج و مرج و آشفتگی ناشی از قیام مزدک خاتمه داد، با اقبال برخی اقشار جامعه روبه‌رو شد. در واقع جامعه ایرانی که به دنبال منجی می‌گشت، سرخورده و مأیوس از قیام مزدک، امنیت را هر چند به بهای استبدادی خشن، بر آزادی همراه با نابسامانی ترجیح داد، چرا که حکومت یک مستبد قابل تحمل‌تر از حکومت گروهی از مستبدان بود.

«عدل» در جامعه بسته و متمرکز ساسانی که فاقد تحرک اجتماعی قابل انعطاف بود، به معنای حفظ جایگاه هر یک از طبقات اجتماعی و ممانعت از تعرض آن‌ها به یکدیگر بود. از همین روی قباد «به حلوان دیوان خراج ساخت و آن را دیوان عدل نام نهادند»^(۴)؛ بنابراین،

ممکن است اعطای لقب «عادل» به انوشیروان نیز از همین سنخ باشد. اگر عصر انوشیروان را نقطه اوج قدرت ساسانیان به شمار آوریم، باید گفت، شمارش معکوس سقوط آنان نیز از همین نقطه آغاز شد؛ دوره‌ای که در پاسخ به بحران‌های به وجود آمده در آن اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی صورت گرفت، لیکن این اصلاحات در نهایت موفق به فرو نشانیدن این بحران‌ها نگردید و به عبارت بهتر، اصلاحاتی بود که در جهت تأمین منافع و مطامع بخش‌های فرودست جامعه نبود، و حتی بیش از گذشته بحران را در تمام جوانب بخصوص در مسائل سیاسی و اجتماعی عمیق نمود و زمینه‌های شکست ساسانیان و پیروزی اعراب مسلمان را فراهم کرد. تلاش اشراف برای احیای جایگاه خود که با اصلاحات و اقدامات خسرو اول محدود شده بود و آن‌ها نمی‌توانستند اراده خود را بر وی تحمیل کنند، در آخرین سال‌های سلطنت وی با حضور اشراف در قیام «انوشزاد» و مخصوصاً در زمان جانشین وی، یعنی هرمز چهارم شتابی سریع‌تر گرفت. از سوی دیگر، مدارای مذهبی هرمز چهارم، خشم اشراف مذهبی را برانگیخته بود؛ و با آن‌که او نیز مانند پدرش، با استفاده از خشم طبقات پایین بر ضد بزرگان، شمار زیادی از اشراف را به قتل رساند،^(۵) اما تداوم دشمنی با روم و تهدید ایران از سوی متحدان منطقه‌ای آن کشور،^(۶) شرایط مناسبی برای ابراز ناخشنودی برخی اشراف اعم از نظامی، زمیندار، روحانی و نیز اشراف قدیم و جدید فراهم کرد که این ناخشنودی در شورش «بهرام چوبینه» متجلی شد. در حقیقت، قیام بهرام چوبینه نشان داد که اصلاحات نظامی انوشیروان، در دراز مدت پایدار نبوده است. هم‌چنین این قیام آغاز افزایش قدرت نظامیان در صحنه سیاسی عصر ساسانی و شروع شکست اصلاحات انوشیروان بود؛ اصلاحاتی که هسته اصلی آن نظامی بود و حتی اصلاح مالیاتی در راستای آن و در جهت تأمین درآمد ثابت برای هزینه سپاهی وابسته به مرکز طراحی شده بود. در واقع دولت ساسانی در عهد انوشیروان به لحاظ شرایط جدید سیاسی - اجتماعی و رقابت نظامی با

همسایگان، در حال تغییر حامیان اجتماعی خود از اشراف و سران دودمان‌ها به تکیه‌گاه وسیع‌تری به نام آزادان بود. آزادان گرچه مالک زمین بودند، از طریق تعهد خدمت در سپاه، با شاهنشاه ارتباط می‌یافتند.^(۷) سرانجام این سیاست نیز به ظهور یک بخش نظامی انجامید که در اواخر عهد ساسانی هرچه بیش‌تر در امور سلطنت مداخله می‌کردند. شورش بهرام چوبینه اولین حضور گسترده گروه آزادان در صحنه سیاسی پس از انوشیروان بود، با وجود این، اشراف بیش‌تر مایل بودند به دور فردی چون خسرو پرویز گرد آیند که از خاندان شاهی بود، نه فردی چون بهرام چوبینه، که از دیدگاه سنت سیاسی حاکم بر جامعه ایرانی غاصب شمرده می‌شد.

خسرو دوم، پرویز، که به کمک رومیان و حمایت گروهی از اشراف ایرانی به قدرت دست یافته بود، پس از سرکوب شورش بهرام، محتاطانه به تثبیت پایه‌های حکومت لرزان خود همت گماشت و با نابود ساختن «بندویه» و «بستام» که از اشراف و نیز از اقوام خود او بودند و نقش بسیار مهمی در انتقال مجدد سلطنت به وی داشتند استبداد پادشاهی خود را نشان داد. وی با نابود کردن خاندان بنی‌لخم در راستای تمرکز هرچه بیش‌تر قدرت، علاوه بر درهم شکستن سد حائل میان ایرانیان و اعراب موجبات عبور آنان را از مرزها فراهم آورد و سرانجام این امر به شکست ساسانیان از اعراب در جنگ «ذی‌قار» انجامید و ضعف ساسانیان برای اقوام عرب آشکار شد، تا آن‌جا که «نولدکه» حتی این جنگ را پیش‌درآمد پیروزی‌های بعدی اعراب مسلمان تلقی می‌کند.^(۸) فرو نشاندن نا آرامی‌ها در داخل نیز زمینه‌های رویارویی با دشمن دیرینه، یعنی رومیان را فراهم کرد. آخرین جنگ دولت ساسانی با روم که در فاصله زمانی بین سال‌های ۶۰۴ - ۶۲۸ روی داد، گرچه در ابتدا برای خسرو و دربار پیروزی‌هایی به بار آورد، عاقبت به نفع روم خاتمه یافت.

همسایگان ایران، یعنی ترکان و رومیان در این زمان هر دو با مشکلات داخلی مواجه

بودند و خطری جدی برای ساسانیان محسوب نمی‌شدند، اما تضعیف ساسانیان تا حد زیادی معلول برخوردهای قبلی با ایشان بود؛ از جمله دلایل مهم تمایل ساسانیان به تمرکز، همچون اغلب سلسله‌های حکومتی در ایران، تقویت بنیه داخلی در رویارویی با دشمنان خارجی بود، که موقعیت جغرافیایی ایران به عنوان معبر اقوام گوناگون نیز همین امر را به وضوح نشان می‌دهد.

گرچه گذر زمان، نقش مهم ساسانیان را در جلوگیری از رخنهٔ اقوام کوچ‌نشین ترک به غرب نشان داد، اما سرانجام با سقوط ساسانیان، سد دفاعی ایران در مقابل حملهٔ ترکان درهم شکست و هجوم همراه با مهاجرت ایشان به غرب آغاز شد.

با خلع خسرو پرویز از پادشاهی و قتل او و به دنبال آن با از بین رفتن مرکزیت، بار دیگر دور تکراری تاریخ ایران آغاز شد و نیروهای مخالف، جامعه را به سمت هرج و مرج و تزلزل کشاندند و حکومت ملعبه دست ایشان شد. هم‌چنین با کاهش درگیری‌های مرزی، سپاهیان و نظامیان بیش از پیش فرصت یافتند تا در امور داخلی دخالت کنند، و با کودتاهای پی‌درپی آنان در طول چهار سال، دوازده نفر از پی هم به پادشاهی رسیدند. قدرت مرزبانان و دهقانان نیز در آخرین روزهای حکومت ساسانی بسیار افزایش یافته بود و ایشان در ولایت خود چندان نیرومند و استوار نشسته بودند که حتی پس از سقوط دولت ساسانی، رعایا در ابتدا، سقوط دولت را چندان احساس نمی‌کردند.^(۹) سیاست دشوار مالیاتی خسرو پرویز که در جهت تأمین هزینه جنگ اعمال می‌شد، فشار کمرشکنی بر رعایا تحمیل نمود، تا آن‌جا که به روایت تاریخ قم: «مردم هلاک شدند و خراب گشتند تا غایت که کنیزکی را به درهمی می‌فروختند».^(۱۰) بلایای طبیعی همچون طغیان آب دجله، در سال ۶۲۸م^(۱۱) گسترش یافت و وبا، طاعون و قحط و غلا^(۱۲) نیز در افزایش بی‌تعادلی نظام ساسانی مؤثر واقع شد. در چنین شرایطی، ظلم و ستم چنان تحمل‌ناپذیر شده بود که کشاورزان غالباً از کشور می‌گریختند؛^(۱۳)

و بالاخره بالا رفتن هزینه‌ها به واسطه رشد سپاهیگری و دیوانسالاری، که هر دو از تمرکزگرایی و خصوصاً اصلاحات خسرو اول نشأت می‌گرفت، هم‌چنین مخارج سنگین درگیری‌های برون‌مرزی با رومیان، هیاطله و ترکان که البته تا حد زیادی معلول موقعیت استراتژیک ایران در مسیر جاده ابریشم بود، زمینه‌های سقوط ساسانیان را از درون و بیرون آماده می‌ساخت. از سوی دیگر، فقدان سپاه دائمی و استفاده از نیروهای مزدور ترک، عرب، رومی و هندی در ارتش ساسانی موجب کاهش هرچه بیشتر همبستگی و وحدت در سپاه ساسانی شده بود.

در تحلیلی کلی، باید علت اساسی سقوط ساسانیان را در ساختار قدرت این نظام جستجو کرد این ساختار، علاوه بر آن‌که قادر نبود در تنظیم رابطه میان نهادهای صاحب نفوذ تعادلی پایدار پدید آورد، حتی نتوانست با تغییر ساختار و انجام اصلاحات، تعادل خود را حفظ نماید. در حقیقت در حالی که اصلاحات و تغییرات برای خنثی‌سازی آرام و به دور از خشونت طراحی و اجرا می‌شود، اما از آن‌جا که با اصلاحات انوشیروان ارکان نظام ساسانی هماهنگی و همسازی جدیدی از خود نشان نداد، کشمکش هم‌چنان ادامه یافت و تعادلی جدید جایگزین نظم قبلی نشد و در چنین محیط نامطمئنی، هم پادشاه و هم اشراف و شاهزادگان، هر لحظه از توطئه‌های یکدیگر در هراس بودند. از سوی دیگر، تشکیل نیروی نظامی وابسته به دربار که برای حل بحران‌های داخلی و خارجی طراحی و سازماندهی شده بود، به مشکلی بزرگ تبدیل شد و به همراه سیاست دینی آنان، موجبات تخریب همه‌جانبه ساختار سیاسی ساسانیان را فراهم کرد. در حالی که چه بسا، اگر اعراب مسلمان نیامده بودند، دولت ساسانی می‌توانست با یک تحول درونی مدتی دیگر به حیات خود ادامه دهد؛ اما هرگز نباید نقش اعراب را در سقوط ساسانیان آن‌گونه که برخی پنداشته‌اند ناچیز شمرد.

بحران دینی

ظهور ساسانیان در ایران، علاوه بر ایجاد تحول سیاسی، دگرگونی مذهبی را نیز به همراه داشت؛ به گفته کریستین سن، «اگر تمرکزگرایی بازگشت به سنت‌های زمان داریوش کبیر به شمار آید، ایجاد دین رسمی حتماً از ابتکارات ساسانیان بوده است».^(۱۴) در واقع تلاش ساسانیان در برقراری وحدت مذهبی، مکمل کوشش‌های آنان در برقراری وحدت سیاسی و در جهت نیل به تمرکز قدرت محسوب می‌شد؛ به همین منظور ساسانیان در نخستین دوران فرمانروایی خود؛ بی‌درنگ مبارزه با کیش زرتشتی را، که با هلنیسم و انواع ناشی از ادغام هلنیسم و فرهنگ شرقی آمیخته شده بود، آغاز کردند و کوشیدند تا رسالت زرتشت و دین او را به دور از هر نوع آمیختگی و به شکل حقیقی آن بازگردانند.^(۱۵) آنان برای دستیابی به این هدف، در آیین ایزدان مورد ستایش، سازش و التقاطی ایجاد کردند که منظور از آن، وحدت ایران و متحد‌گردانیدن شاهان و شاهکان و استان‌های کشور در یک مجموعه واحد بود.^(۱۶)

هم‌چنین مقارن با تأسیس سلسله ساسانی موانعی چون ترکیب نامتجانس جغرافیای مذهبی در ایران موجب بروز مشکلاتی برای مؤسسان این سلسله شد؛ زیرا تنوع مذاهب و آموزه‌های دینی از ویژگی‌های بارز جامعه ایرانی اواخر عهد اشکانی و اوایل عهد ساسانی بود؛ لذا با وجود این تنوع که در هر قسمت از قلمرو ایران مشاهده می‌شد، سلاطین ساسانی نتوانستند یکباره به اندیشه ایجاد مذهب دولتی جامه عمل ببوشانند در حقیقت برای اعمال چنین سیاستی، ترویج آتشکده‌ها، گردآوری و تدوین اوستا و سازماندهی و تقویت روحانیت به عنوان یک طبقه قدرتمند اجتماعی در دستور کار قرار گرفت و اعزام موبدان به عنوان نمایندگان مذهبی، در کنار نمایندگان سیاسی یا مرزبانان به هر یک از استان‌ها، در جهت گسترش هرچه بیشتر تمرکز سیاسی - دینی آغاز شد که سرانجام نیازهای متقابل دین و دولت، موجبات نزدیکی این دو را به یکدیگر فراهم ساخت.

هم‌زمان با تلاش ساسانیان در راه ایجاد یک دولت مرکزی نیرومند دستگاه دینی در مسیر وصول به چنین مرکزیتی گام برمی‌داشت و به عبارتی قدرت شاهنشاه و نیروی موبدان موبد دو ترجمان یک‌گرایش و دو بعد یک پدیده بود.^(۱۷) اگر چه ساسانیان خود قبل از در دست گرفتن قدرت، جایگاه برجسته‌ای در نظام مذهبی داشتند، در واقع تشکیل دولت ساسانی برآیند همکاری بازوی مذهبی موبدان و بازوی نظامی خاندان ساسانی بود؛ به همین دلیل موبدان پارسی، با توسل به ایمان به مشروعیت انحصاری اندیشه و اعمال دینی خود، از قدرت نظامی و سیاسی ساسانیان به عنوان ابزاری برای تحمیل مزداگرایی به دیگر نقاط کشور و ریشه کن کردن یا سرکوب همه ناسازگاران به عنوان انحراف و ارتداد استفاده کردند،^(۱۸) اما علی‌رغم رقابت‌های آشکار و پنهان دو نهاد دین و دولت، که گاه به خصومت می‌گرایید، وجود دیدگاه‌ها و منافع مشترک، از جمله تأکید بر تمرکزگرایی، هم‌چنین نیاز دولت به مشروعیت و نیاز دین به قدرت، زمینه‌های سازش و همکاری هر دو را مهیا می‌ساخت. چنان‌که دولت از دستگاه دینی پشتیبانی می‌کرد و نسبت به بدعت‌گذاری و الحاد بدگمان بود و بارها به تحریک این دستگاه، به تعقیب و آزار اقلیت‌های دینی و سرکوب بدعت‌گذاران یا زندیقان و مهم‌تر از همه، مانویان و مزدکیان پرداخت که در ازای آن دستگاه دینی نیز از سازمان دولت، امتیازات اشراف، حق الهی شاهنشاه و اعتقاد به اطاعت بی‌چون و چرا از او حمایت می‌نمود.^(۱۹) به این ترتیب اندیشه‌های سیاسی موافق سلطنت و حکومت مطلقه در قالب تئوری‌های مذهبی، توجیه عمومی می‌یافت، به طوری که تئوری‌های معروفی چون «تنسر»، «کرتیر» و «آذرید» به ترتیب، در ایام پادشاهی اردشیر، شاپور اول و دوم، وظیفه مهم تبلیغ و القاء تئوری یگانگی دین و دولت را بر عهده گرفتند، اما با وجود این، پس از چندی، ظهور اندیشه مانی و مزدک نشان داد که ساسانیان علاوه بر بحران‌های شدید اجتماعی به چالش‌های عمیق دینی نیز دچار شده‌اند.

اندیشه‌های دینی مانی و مزدک علاوه بر جنبه‌های اجتماعی، در حقیقت واکنشی در مقابل ظهور اندیشه‌ای قشری بود که بر مبنای تفسیری جدید از آیین زرتشتی شکل گرفته بود که تقویت جایگاه متولیان مذهبی، رشد طبقه روحانیان، طرد و تعقیب نیروهای مخالف آنان و فرو رفتن پیروان آیین زرتشت در لاک دفاعی، و... از پیامدهای چنین تفسیری بود. اگرچه قیام مانی، خصوصاً مزدک، در نهایت به تضعیف قدرت روحانیان زرتشتی در برابر شاه منجر شد و تشتت فکری جامعه‌ای را که به ظاهر دارای ثبات فکری بود، نمودار ساخت، آیین حاکم را به سوی تحجر، تصلب و عدم انعطاف سوق داد و متولیان آن را بر آن داشت تا با هر وسیله ممکن، به تحکیم جایگاه اجتماعی خود بپردازند. در حقیقت، اندیشه‌ای که توسط سه ایدئولوگ مشهور به ظهور درآمد، جایی برای تساهل فکری و برخورد اندیشه‌ها و آراء متفاوت باقی نگذاشت و حاصل آن رکود تفکر و اندیشه در دوره ساسانی و خلأ فکری در آخرین روزهای حیات ساسانیان بود. در واقع، پیوند دین و دولت به ایجاد فرهنگی بسته و محدود منجر شد که گرچه در ابتدا توانست با فرهنگ یونانی و رومی مقابله کند ولی بتدریج به دلیل تصلب و انعطاف‌ناپذیری و عدم تحول، به فرهنگی راکد تبدیل گشت که بزودی مغلوب فرهنگی متحرک (اسلام) گردید، در حقیقت، اتکا و وابستگی دین به دولت، سبب شد که با سقوط یکی از آن دو، دیگری نیز فرو افتد.

جغرافیای مذهبی

ظهور آیین‌های نوظهور داخلی، همچون آیین مانی و مزدک، علاوه بر آن‌که موجبات نفوذ مذاهب خارجی چون مسیحیت و آیین بودایی را در قلمرو ساسانی فراهم آورد، بر هم خوردن نظم و توازن اجتماعی موجود را نیز نشان داد، و از تزلزل مبادی فکری جامعه‌ای خبر داد که مدعی وحدت اندیشه و ثبات فکری بود. در واقع، عدم موفقیت آیین رسمی در سوق دادن

تمامی قلمرو ساسانی به سوی مذهبی واحد، از ماهیت نسبتاً غیر ترویجی این مذهب بخصوص در آن دوران نشأت می‌گرفت؛ زیرا اصولاً این آیین بیش‌تر به آریایی‌های ایرانی اختصاص داشت و داعیه جهان شمولی نداشت و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابنای بشر را نداشتند.^(۲۰)

آیین رسمی در دوران پایانی خود، کاملاً جنبه دفاعی به خود گرفته بود و ظاهراً جزای خروج از این آیین قتل بود^(۲۱) و یا حداقل موجب حرمان از ارث و محرومیت از حق مالکیت می‌شد.^(۲۲) اگرچه طی فرمان‌هایی گذار از دینی و گرایش به دین دیگر منع شده بود، اما این دستور بیش‌تر متوجه زرتشتیان بود^(۲۳) و از روحیه دفاعی آیین زرتشت و عقب‌نشینی در مقابل حریفان خبر می‌داد. در حقیقت آیین زرتشت در دوره‌های پایانی، شکوه و عظمت پیشین و شور و نشاط اولیه را از دست داده بود و تغییر کیش از آیین زرتشت به مسیحیت امری عادی بود ولی فقط در موارد معدودی از خلاف آن سخن رفته است، که آن هم به نظر می‌رسد بیش‌تر برای دستیابی به نعمات شاهی و لذات دنیوی بوده است.^(۲۴) حتی پس از چندی، این آیین جذابیت خود را برای طبقات بالای جامعه نیز از دست داد؛ تا جایی که مثلاً در روزگار خسرو اول، یک اسقف عیسوی به جرم این‌که چند تن از اعضای خاندان شاهی را غسل تعمید داده بود به مرگ محکوم شد.^(۲۵)

بررسی جغرافیای مذهبی ایران مقارن با سقوط ساسانیان، علاوه بر این‌که نشان می‌دهد دین زرتشت رونق گذشته خود را از دست داده و ادیان جدیدی در جامعه ایجاد گردیده بود، از آمادگی روانی مردم برای توجه به آیینی جدید که افق‌هایی نو را به روی آن‌ها می‌گشود نیز حکایت می‌کند. در همین راستا با آن‌که اطلاعات دقیقی از میزان نفوذ ادیان غیر زرتشتی در قلمرو ایران اواخر عهد ساسانی در دست نیست، این امر مسلم است که فشار روزافزون دیگر عقاید و آیین‌ها بیش از پیش عرصه را بر پیروان زرتشت تنگ می‌کرد.

در واپسین روزهای عهد ساسانی کانون‌های مسیحیت در سراسر قلمرو ساسانیان به چشم می‌خورد اما نفوذ آن‌ها در استان‌های غرب و جنوب غربی، به واسطه نزدیکی با مراکز مسیحی و همسایگی با روم و نیز به دلیل وجود اقوام سامی‌نژاد و اسکان اسرای رومی، به مراتب بیش‌تر بود. ساکنان این نواحی، که سرزمینشان از قدیم الایام صحنه تلاقی افکار و مذاهب گوناگون بود، به رغم مجاهدت روحانیان زرتشتی، ادیان دیگری داشتند و در حالی که اکثریت آنان را پیشه‌وران و بازرگانان تشکیل می‌دادند، مسیحیت در میانشان بیش‌تر گسترش یافته بود.^(۲۶)

آیین مسیح تا قرن چهارم میلادی علاوه بر ارمنستان در میان گروه‌های کثیری از مردم سوریه، اعراب بین‌النهرین و بخش‌هایی از ایران نفوذ کرده بود.^(۲۷) در خوزستان نیز مسیحیت بشدت تشکل یافته بود، تا آن‌جا که انوشیروان نیز بر انبوهی آن قوم تأکید داشت.^(۲۸) آئین نسطوری که از سوی امپراطوری روم تحت تعقیب بود، در همه جای شاهنشاهی ساسانی مراکز اسقف نشین دایر کرد. نسطوریان بر آن بودند که علاوه بر گرگان و ری کانون تمامی فعالیت‌های تبلیغاتی خود را در مرو، شهر مرزی و مهم خراسان ساسانی مستقر سازند.^(۲۹) گرچه در این سرزمین دین رسمی آیین زرتشت بود^(۳۰) نفوذ مسیحیت از آن هم فراتر رفت به گونه‌ای که در سده بعدی وقتی اعراب به بخارا وارد شدند، در آن شهر یک کلیسای مسیحی یافتند.^(۳۱)

علاوه بر نسطوریان، یعقوبیان نیز در ایران پایگاه‌هایی داشتند. در عهد خسرو اول و دوم اسرای یعقوبی در خراسان و سیستان، هم‌چنین گیلان و طبرستان اسکان داده شدند و در واپسین روزهای حکومت ساسانیان، اسقف‌نشین‌های یعقوبی در هرات، سیستان و آذربایجان نیز تأسیس شده بودند^(۳۲) و شمار مسیحیان در این زمان در استان‌های بین‌النهرین، ارمنستان و گرجستان که فرمانبردار ایرانیان بودند بیش‌تر بود^(۳۳) و مسیحیت در ایران چنان

ریشه دوانده بود که برخی برآند که اگر اسلام نرسیده بود، مسیحیت جایگزین آیین زرتشت می‌شد.^(۳۴)

با استقرار تدریجی ترکان در نواحی شرق و شمال شرق ایران، آیین بودا نیز به توسعه مراکز تبلیغی خود پرداخت و در شهرهای خراسان شرقی گسترش یافت؛ زیرا حاکمیت ساسانیان در شرق ایران تضعیف شده بود و بوداییان از جانب ترکان که بیش از همه با آنان همراه بودند، کمتر احساس خطر می‌کردند. به این ترتیب فعالیت بوداییان، همچون تبلیغات مسیحی، در سغد و ماوراءالنهر، که مانند بین‌النهرین محل برخورد آراء و افکار گوناگون و مأمّن و پناهگاه مخالفان آیین رسمی به شمار می‌رفتند، خصوصاً در میان ترکان رواج یافت؛ و تنها در میان ایرانیان ساکن آن نواحی که به دین زرتشت به عنوان میراث پدرانشان وفادار بودند، گسترش چندانی نیافت.^(۳۵) گسترش آیین بودا به حدی بود که تا هرات هم پیش رفت. طی کاوش‌هایی در مرو، کتابی بودایی به زبان سانسکریت پیدا شد به همراه آثار دیگری که از وجود یک دیر بودایی در پایان عهد ساسانی حکایت می‌کرد.^(۳۶) به هر حال، در نواحی شرقی خراسان، آیین بودا بیش‌ترین نفوذ مذهبی و فرهنگی را در دوره‌های پیش از اسلام دارا بود،^(۳۷) و این گرایش در شرق نشان می‌دهد که طبع ایرانیان شرقی نیز با ساسانیان چندان سازگار نبوده است.^(۳۸)

گرچه یهودیان هم مانند مسیحیان، مورد کینه و عداوت پیروان دین زرتشت قرار داشتند، اما به ایشان همچون مسیحیان، به چشم عمال دشمن نگاه نمی‌کردند؛ زیرا دین یهود، دینی تبلیغی و تبشیری نبود و برای گسترش خود در میان جوامع دیگر نمی‌کوشید. یهودیان که از دیرگاه دشمنان سوگند خورده امپراتوری روم و در نتیجه از حامیان منافع ایران بودند، نه تنها خطر سیاسی برای دولت ساسانی محسوب نمی‌شدند، بلکه در مواردی، همچون واقعه حمله خسرو پرویز به اورشلیم، به حمایت از دولت ساسانی می‌پرداختند.^(۳۹) از نظر اقتصادی نیز

تجارت یهودیان مورد پشتیبانی و حمایت ساسانیان بود که آنان را چون وزنه‌ای در برابر روم شرقی قرار می‌داد.^(۴۰) آنان نیز همانند بوداییان در بین‌النهرین پراکنده بودند و حتی به آن سوی بابل در شرق فرات نیز راه یافته بودند و مراکز یهودی‌نشین در اغلب بلاد ایران از جمله سلوکیه و تیسفون و اصفهان و همدان یافت می‌شد.^(۴۱)

مانویه از پرنفوذترین آیین‌های بومی ایران بعد از مذهب رسمی، بود که مخفیانه به حیات خود ادامه داد و وسعت نفوذ آن در ایران هنگامی آشکار شد که با سقوط ساسانیان، مانویان برای عرضه مجدد خود فرصت یافتند. مانویان در ایران عهد ساسانی تحت تعقیب قرار گرفتند و بیش‌تر به ماوراءالنهر گریختند و با آن‌که آن‌جا نیز دین زرتشت دین حکام آن منطقه بود، مانویان همچون بوداییان و نسطوریان پناهگاه امنی یافتند و از آزادی نسبی برخوردار گشتند. در حقیقت، گسترش نفوذ این مذهب در شرق و غرب امپراتوری ساسانی، از عمق و ریشه‌دار بودن آن در موطن اصلی خود حکایت می‌کند.

با قتل عام مزدکیان و رهبران آنان، این فرقه، مخفیانه به حیات خود ادامه داد و ضربات سختی که بر پیکر آن وارد شد، مانع از تداوم اندیشه‌های مزدکیان تا قرون بعد، حتی در دوره اسلامی نیز نگردید. در همین رابطه، ابن‌ندیم، گزارشی از حضور گسترده مزدکیان و وارثانشان (خرمدینان) در شهرهای مختلف ایران خصوصاً در نواحی کوهستانی آذربایجان، دیلم، ارمستان، حتی اصفهان و همدان ارائه می‌دهد.^(۴۲)

نتیجه

گزارش‌هایی هرچند اندک از وجود فرق مختلف زرتشتی در اواخر عهد ساسانی،^(۴۳) مبین وجود تفرق و تشتت حتی در این آیین به ظاهر رسمی است. هم‌چنین شک و تردید نسبت به عقاید موجود و بی‌میلی به اعتقادات کهن، از دیگر تغییرات اساسی‌ای بود که در نگرش مردم

این عهد رخ نمود که خود این امر حاصل برخورد افکار و نیز شرایط جدید و نوظهور بود. از سوی دیگر امواج جریان‌های عقلی و فلسفه یونانی در ادوار پایانی حکومت ساسانی^(۴۴) بنیان اعتقادات کهن را به لرزه درآورد و اذهان بسته و راکد را به تأملی دوباره درباره ساختار اعتقادی خویش وادار ساخت. رواج روزافزون اندیشه زُروانی نیز، که اعتقاد به جبر و تقدیر را در اذهان زمزمه می‌نمود، به گونه‌ای بود که همراه با رشد تفکر بدبینی نسبت به دنیا، محتوای برخی از رسالات و اندرزنامه‌های این عصر را به خود اختصاص داد.^(۴۵) زهد و کناره‌گیری از دنیا نیز که نشانی از تأثیرات آیین‌های عرفانی بر مردم ایران بود، شور و نشاط اولیه را از بین برد و دلمردگی و یأس را حاکم ساخت. از سویی اعتقاد به جبر چنان شیوع یافته بود که حتی در سخنان پادشاهی چون خسرو پرویز نشانی از آن یافت می‌شد.^(۴۶) رشد این تفکر تا بدانجا بود که پارسیان، خود از زوال ملک خویش سخن می‌راندند و نشان آن را در وقوع زلزله‌ها و طوفان‌ها می‌جستند.^(۴۷)

در شریعت رسمی، بیش از اعتقاد و اندیشه به اعمال و رسوم توجه می‌شد و مردم از مهد تا لحد درگیر مقررات مذهبی بودند و هر فرد در طول شبانه‌روز، بر اثر اندک غفلت، دستخوش گناه و گرفتار پلیدی و نجاست می‌شد.^(۴۸) تصلب و قشری‌نگری مذهب رسمی همراه با رسوم و آیین‌های خشک و خسته‌کننده که از احکام رنج‌آور و بی‌هوده سرشار شده، و تأثیر خود را از دست داده بود، از دیگر دلایل گرایش به اسلام قلمداد شده است که خلاصگی و سادگی آیین و بی‌اعتبار کردن خون، نژاد، و امتیازات پدران از ویژگی‌های بارز احکام فقهی آن بود.^(۴۹) شایان توجه است که ایران تنها در نبرد نظامی در مقابل اعراب عقب‌نشینی نکرد، بلکه دین کهن و تشریفاتی زرتشت نیز می‌بایست در برابر آیین یکتاپرستی که سهولت و قابل فهم بودن احکامش آن را نیرومند ساخته بود، تسلیم می‌گردید.^(۵۰)

پی‌نوشت‌ها

۱. آرتور کریستین سن، **وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان**، ترجمه و تحریر مجتبی مینوی (تهران، نشریات کمسیون معارف ۱۳۱۴ش) ص ۳۲. ا.ک.س لمبتون، **مالک و زارع در ایران**، ترجمه منوچهر امیری، چاپ سوم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش) ص ۵۵.
۲. این چهار پادشاه عبارتند از: اردشیر اول، شاپور اول، شاپور دوم و خسرو اول.
۳. جی. آ. بویل. (گردآورنده)، **تاریخ ایران کمبریج**، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸ش)، (جلد سوم - قسمت اول) از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ص ۲۳۴.
۴. حسن بن محمد قمی، **تاریخ قم**، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، چاپ دوم (تهران، طوس، ۱۳۶۱ش) ص ۱۸۰.
۵. ابی حنیفه دینوری، **الاخبار الطوال**، تصحیح فلاذیمیر جرجاس، الطبعة الاولى (لیدن، بریل، ۱۸۸۸م) ص ۷۹.
۶. خزرها از شمال، ترکها از شرق، اعراب از صحرا.
۷. ن. پیگولوسکایا، **شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان**، ترجمه عنایت‌اله رضا، چاپ اول (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ش) ص ۳۰۶.
۸. تنودور نولدکه، **تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان**، ترجمه عباس زریاب، چاپ اول (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش) ص ۴۹۱.
۹. همان، ص ۶۷۳.
۱۰. قمی، همان، ص ۱۸۰.
۱۱. آرتور کریستین سن، **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ش) ص ۵۱۵.
۱۲. ابی الحسن مسعودی، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، تصحیح مفید محمد قمیعه (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶هـ) ج ۱، ص ۲۹۱.
۱۳. آ. ای کولسنیکف، **ایران در آستانه یورش تازیان**، ص ۲۱۴.
۱۴. کریستین سن، **ایران در زمان ساسانیان**، ص ۱۶۲.
۱۵. فرانتس التهایم، **کمک‌های اقتصادی در دوران باستان**، ترجمه امیر هوشنگ امینی، چاپ اول (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ش) ص ۸۵.
۱۶. پیگولوسکایا، پیشین، ص ۴۶۹.
۱۷. جی. آ. بویل، پیشین، ج ۳، قسمت اول ص ۳۶.
۱۸. همان.
۱۹. همان، ص ۵۵.

۲۰. آرتور کریستین سن، *ایران در زمان ساسانیان*، ص ۲۹۰.
۲۱. تئودور نولدکه، پیشین، ص ۳۱۲ و ۴۷۹.
۲۲. آرتور کریستین سن، پیشین، ص ۳۴۱.
۲۳. آ. ای کولسنیگف، پیشین، ص ۱۷۶.
۲۴. خسرو پرویز که نسبت به یک عیسوی تغییر کیش داده مژنون گشته بود که وی از روی عقیده یا به خاطر خوشی های دنیا این کار را کرده است، وی را به چهار میخ کشید و اموالش را ضبط کرد (همان، ص ۱۷۸).
۲۵. تئودور نولدکه، پیشین، ص ۴۸۰.
۲۶. ریچارد فرای، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ سوم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش) ص ۳۵۹.
۲۷. پیگولوسکایا، پیشین، ص ۴۷۲.
۲۸. ابی حنیفه دینوری، پیشین، ص ۷۱.
۲۹. فرانتس آلتهایم، پیشین، ص ۱۶۸.
۳۰. ریچارد فرای، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم (تهران، سروش، ۱۳۶۳ش) ص ۵۹.
۳۱. ابوبکر نرشخی، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد، تصحیح مدرسی رضوی، چاپ دوم (تهران، توس، ۱۳۶۳ش) ص ۱۷۰.
۳۲. فرانتس آلتهایم، پیشین، ص ۱۸۰.
۳۳. آ. ای کولسنیگف، پیشین، ص ۱۷۹.
۳۴. عبدالحسین زرین کوب، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، چاپ سوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش) ص ۱۷۰.
۳۵. و. و. بارتولد، *ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)*، ج ۲، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم (تهران، آگاه، ۱۳۶۶ش) ج ۱، ص ۴۰۲.
۳۶. ریچارد فرای، پیشین، ص ۴۷.
۳۷. کلیفورد ادموند باسورث، *تاریخ غزنویان*، ج ۲، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش) ج ۱، ص ۲۰۱.
۳۸. علی حصوری، *آخرین شاه*، چاپ اول (تهران، مؤلف، ۱۳۷۱ش) ص ۵۸.
۳۹. فرانتس آلتهایم، پیشین، ص ۹۳ و ۱۷۴.
۴۰. ن. پیگولوسکایا، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران*، ترجمه عنایت‌اله رضا، چاپ اول (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش) ص ۱۹۱.
۴۱. حسن تقی زاده، *از پرویز تا چنگیز*، چاپ اول (تهران، فروغی، ۱۳۴۹ش) ص ۳۰.
۴۲. ابن الندیم؛ *الفهرست*، ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ سوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش) ص ۶۱۰.

۴۳. ابوالفتح محمد بن عبدالکریم الشهرستانی، الملل والنحل، ج ۳، تصحیح شیخ احمد فهمی محمد (بیروت، دارالسرور، ۱۳۶۷هـ) ج ۲، ص ۶۱ به بعد.
۴۴. آرتور کریستین سن، پیشین، ص ۴۵۶؛ پیگولوسکایا، پیشین، ص ۸۲.
۴۵. ر.ک، عهد اردشیر، به اهتمام احسان عباس، ترجمه محمد علی امام شوشتری، (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸) ص ۱۰۰.
۴۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک (تاریخ الطبری)، ج ۶ (بیروت، عزالدین، ۱۴۰۷هـ) ج ۱، ص ۴۲۸.
۴۷. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، تصحیح رضوان محمد رضوان (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸هـ) ص ۲۹۰.
۴۸. آرتور کریستین سن، پیشین، ص ۱۴۱.
۴۹. سِر توماس آرنولد، تاریخ گسترش اسلام، ترجمه ابوالفضل عزتی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ش) ص ۳۰۱.
۵۰. آ. ای کولسنیکف، پیشین، ص ۶.

منابع:

- ابن الندیم، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، چاپ سوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶ش).
- بارتولد، و.، ترکستان نامه (ترکستان در عهد هجوم مغول)، ج ۲، ترجمه کریم کشاورز، چاپ دوم (تهران، آگاه، ۱۳۶۶ش) ج ۱.
- باسورث، کلیفورد ادسون، تاریخ غزنویان، ج ۲، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش) ج ۱.
- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، تصحیح رضوان محمد رضوان (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۸هـ).
- پیگولوسکایا، ن. اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ترجمه عنایت‌اله رضا، چاپ اول (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ش).
- تقی زاده، حسن، از پرویز تا چنگیز، چاپ اول (تهران، فروغی، ۱۳۴۹ش).
- التهامی، فرانتس، کمک‌های اقتصادی در دوران باستان، ترجمه امیر هوشنگ امینی، چاپ اول (تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ش).
- بویل، جی. آ.، گردآوردنده، تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸ش)، (جلد سوم - قسمت اول) از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی.
- حصوری، علی، آخرین شاه، چاپ اول (تهران، مؤلف، ۱۳۷۱ش).

- دینوری، ابی حنیفه، *الاخبار الطوال*، تصحیح فلادیمیر جرجاس، الطبعة الاولى (لیدن، بریل، ۱۸۸۸م).
 - زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، چاپ سوم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش).
 - سرتوماس، آرنولد، *تاریخ گسترش اسلام*، ترجمه ابوالفضل عزتی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ش).
 - الشهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، ج ۳، تصحیح شیخ احمد فهمی محمد (بیروت، دارالسرور، ۱۳۶۷هـ) ج ۲.
 - طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)*، ج ۶ (بیروت، عزالدین، ۱۴۰۷هـ) ج ۱.
 - فرای، ریچارد، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم (تهران، سروش، ۱۳۶۳ش).
 - _____، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ سوم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش).
 - قمی، حسن بن محمد، *تاریخ قم*، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح سید جلال الدین طهرانی، چاپ دوم (تهران، طوس، ۱۳۶۱ش).
 - کریستین سن، آرتور، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ش).
 - _____، *وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان*، ترجمه و تحریر مجتبی مینوی (تهران، نشریات کمیون معارف، ۱۳۱۴ش).
 - لمیتون، ا.ک.س، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، چاپ سوم (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش).
 - مسعودی، ابی الحسن، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تصحیح مفید محمد قمیعه (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶هـ) ج ۱.
 - ن. پیگولوسکایا، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه عنایت اله رضا، چاپ اول (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ش).
 - نرشخی، ابوبکر، *تاریخ بخارا*، ترجمه ابونصر احمد بن محمد، تصحیح مدرسی رضوی، چاپ دوم (تهران، توس، ۱۳۶۳ش).
 - نولدکه، تئودور، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب، چاپ اول (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ش).